تیس دجال مدعیانِ نبوت کاذبہ اور اُن کا انجام

اِنَّہٗ سَیَکُوْنُ فِیْ اُمَّتِیْ کَذَّابُوْنَ ثَلٰثُوْنَ کُلُّہُمْ یَزْعُمُ اَنَّہٗ نَبِیٌّ

وَلَوْ تَقَوَّلَ عَلَیْنَا بَعْضَ الْاَقَاوِیْلِ لَاَخَذْنَا مِنْہُ بِالْیَمِیْنِ ثُمَّ لَقَطَعْنَا مِنْہُ الْوَتِیْنَ فَمَا مِنْکُمْ مِّنْ اَحَدٍ عَنْہُ حٰجِزِیْنَ ۵

۱۔ مسیلمہ یمانی، مجمع الکرام ص ۲۳۲ قتل ہوا
۲۔ اسود عنسی یمنی ۔ ص ۲۳۵ ۔
۳۔ بہبود عراقی ۔ ۔ ص ۲۳۶ ۔
۴۔ ابوطاہر قرمطی ۔ ۔ ۔
۵۔ مردے نہاوندی ۔ ص ۲۳۷ ۔
۶۔ غازاری ساحر ۔ ۔ ۔
۷۔ مردے بیت المقدس ۔ ۔ ۔
۸۔ اسحاق مغربی اصفہانی ۔ ص ۲۳۹ ۔
۹۔ عبداللہ بن [illegible] ۔ ۔ ۔
۱۰۔ ابومنصور عجلی ۔ ص ۲۳۴ ۔
۱۱۔ عبداللہ بن مہدی، وفیات الاعیان ص ۲۷۳ قتل ہوا
۱۲۔ مقنع، تاریخ کامل ابن الاثیر جلد ۶ صفحہ ۱۹
الفصل فی الملل والنحل جلد ۲ صفحہ ۱۱۴ قتل ہوا
۱۳۔ بنان بن سمعان، منہاج السنہ جلد ۱ ص ۲۳۸ ۔
۱۴۔ ابوالخطاب اسدی ۔ جلد ۱ ص ۲۳۹ ۔
۱۵۔ حسین بن منصور، مجمع الکرام ص ۲۳۸ ۔
۱۶۔ حسن عراقی ۔ ص ۲۳۷ ۔
۱۷۔ محمد بن علی شلمغانی ۔ ۔ ۔
۱۸۔ موسیٰ بن جعفر، بشیر الطالبین ص ۲۴۳
بحوالہ حقیقۃ الفقہ ص ۱۷ قتل ہوا

۱۹۔ جہم بن صفوان، غنیہ ص ۳۰۶ اور ملل والنحل
ص ۳۱ بحوالہ حقیقۃ الفقہ ص ۲۰ قتل ہوا
۲۰۔ مغیرہ بن سعید عجلی، غنیہ ص ۳۱۱ ملل النحل ص ۱۰۳
بحوالہ حقیقۃ الفقہ ص ۱۳ قتل ہوا
۲۱۔ ابن صیاد، مجمع الکرام ص ۲۳۵ تائب ہوا
۲۲۔ طلیحہ اسدی خیبری ۔ ۔ ۔
۲۳۔ متنبی یمنی ۔ ص ۲۳۶ ۔
۲۴۔ سجاح شامی ۔ ۔ ۔
۲۵۔ مختار ثقفی ۔ ۔ ۔
۲۶۔ رامی شامی ۔ ص ۲۳۹ ۔
۲۷۔ حجاج بن یوسف ۔ ص ۲۳۷ ۔
۲۸۔ یہودی بیت المقدس ۔ ص ۲۳۴ ۔
۲۹۔ یحییٰ شاہاطی ۔ ص ۲۳۹ ۔
۳۰۔ اکبر بادشاہ ۔ ص ۲۳۴ ۔

الا فی حال التقیة ویخالفهم بعض الزیدیة فی ذلک ولهم فی تعدیة الامامة کلام وخلاف کثیر وعند کل تعدیة وتوقف مقالة وتعدد وخبط انتهی ملخصا والله اعلم وبالله التوفیق

فصل بستم

وانچه ازست خروج دجالین کذابین که هر یکی از انها دعوی کند که وی رسول خداست ثوبان گفته فرمود آنحضرت صلعم جز این نیست که میترسم بر امت خود ااماماں گمراه کنندگان را و وچون نهاده شود تیغ در امت من مرفوع نشود از انها تا روز قیامت و قائم نمیشود قیامت تا آنکه ملحق شوند قبائل از امت من بمشرکان و تا آنکه بپرستند قبائل از امت من بتان را و بدرستیکه باشند در امت من سی نفر کذاب یکی از انها دعوی کند که وی نبی ست و حالانکه من خاتم پیغمبرانم نیست نبی بعد از من و همیشه طائفه از امت من بر حق باشند ضرر نکنند ایشانرا کسیکه مخالفت کند با ایشان تا آنکه بیاید امر خدا و آنها بر همین حال باشند اخرجه مسلم و ابو داؤد والترمذی وصححه ابن حبان مفرقا واخرجه رزین بهذا اللفظ گویم مصداق وضع سیف در امت مقتل خلیفه سوم عثمان بن عفان ست رضی الله عنه و لحوق قبائل بمشرکان در طائفه رافضه ظاهرست اعتقادا و عملا و بت پرستی در گور پرستان موجودست و بودن طائفه از امت بر حق تا قیامت در اهل حدیث یافته میشود و لهذا علی بن مدینی گفته هم اهل الحدیث و در روایتی از بخاریست برپا نمیشود ساعت تا آنکه مقاتله کنند دو گروه عظیم که دعوی آنهار دو یکی باشد و تا آنکه برانگیخته شوند دجالان قریب بسی کس همه ایشان زعم میکنند که آنها رسول خدا اند و مر احمد و ابو یعلی راست از حدیث عبدالله بن عمر که پیش از قیامت سی دجال کذاب اند و فی حدیث علی عند احمد نحوه و فی حدیث ابن مسعود عند الطبرانی نحوه و در حدیث سمره ست برپا نمیشود قیامت تا آنکه برآیند سی کذاب آخر ایشان دجال اعرج باشد اخرجه احمد و الطبرانی واصله عند الترمذی وصححه و در حدیث ابن الزبیرست پیش قیامت سی کذاب اند از ایشان ست اسود عنسی صاحب صنعا و صاحب یمامه یعنی مسیلمه و در حدیث ابن عمرست سی کذاب یا زیاده گفتم چیست نشان ایشان گفت بیارند شمارا سنتی که نیستید شما بر آن و متغیر گردانند سنت شمارا پس چون ببینید شما ایشانرا پرهیز کنید از آنها و در روایتی از عبدالله بن عمر نزد طبرانی ست برپا نمیشود ساعت تا آنکه بیرون آیند هفتاد کذاب نحوه عند ابی یعلی من حدیث انس حافظ ابن حجر گفته سند این هر دو حدیث ضعیف ست و اگر ثابت شود محمول باشد بر مبالغه نه بر تحدید و اما تحدید پس اخراج کرد احمد از حذیفه بسند جید که باشند در امت من کذابان دجالان بست و هفت نفر از انها چار زن باشند و من خاتم النبیین ام نیست نبی بعد از من گفت و این دلالت دارد بر آنکه روایت ثلاثین بجزم بر طریق جبر کسرست و موید اوست روایت بخاری که عنقریب گذشته بلفظ قریب بثلاثین و محتمل که مراد بروایت ثلاثین و نحو ها مدعیان نبوت باشند و آنانکه زیاده برین عدد بوده اند چنانکه در روایتی از اکثر آمده و روایة سبعین مراد بآن کذابان باشند فقط لکن دعوت کنند بسوی ضلال مانند غلاة رافضه و باطنیه و حلولیه و سائر فرق دعاة و غیره که بالضرورة معلوم ست که دعوت ایشان بخلاف ما جاء به النبی صلعم ست گفت حافظ و موید اوست حدیث علی نزد احمد که فرمود علی عبدالله بن الکوا را که تو از ایشانی حالانکه ابن الکوی ادعا نبوت نکرده بلکه غالی بود در رفض گویم و موید اوست نیز آنچه در حدیث ابن عمرست و گذشت که چیست نشان ایشان فرمود بیارند شمارا سنتی که نیستید شما بر ان الحدیث و بالجمله از ایشان ست اسود عنسی بصنعا و مسیلمه کذاب صاحب یمامه چنانکه خبر داد بدان آنحضرت صلعم و گذشت در حدیث ابن الزبیر و قصه ایشان

چنانکه بقاعی در لامعه منیره ذکر کرده اینست که چون آنحضرت صلعم از حجة الوداع برگشت مریض شد و عافیت یافت
باز مریض شد عنقریب بمرض موت پس در مرض اول اخبار بیماری آنحضرت جابجا پرید این هر دو کذاب آنچه کردند از دعوی
کردند و بعمل آوردند از شر آنچه آوردند و این خبر با آنحضرت هم در حالت مرض رسید بعد از آنکه لشکر اسامه را بعث کرده بود
پس بیرون آمد آنحضرت سر مبارک خود را بعمامه بسته و فرمود من دیدم در هر دو دست خود دو دست برنجن از طلا و مکروه
داشتم آنرا و دمیدم بر آن ها پس پریدند و تاویل کردم آن هر دو را بدو کذاب که من میان آن هر دو هستم صاحب یمن و
صاحب یمامه اسود عنسی از مذحج مرتد گردید و شعبده بازی دانست و بآن عجائب ها مینمود و او را دو شیطان بود که بعض
اسرار مردم خبرش میکردند یکی را از آنها سحیق و دیگری را شقیق گفته میشد و وی زبانی شیرین داشت و در یمن بر ناحیه صنعا
غالب آمد امراء آنحضرت از آنجا بگریختند و او را ذو الحمار میگفتند زیرا که همیشه برقع پوشش و دستار بندی ماند و گفته اند
ذو الحمار بجای حمله است زیرا که خری معلّم داشت چون او را گفته میشد که رب خود را سجده کن سجده میکرد و چون او را میگفتند
که بنشین می نشست اهل نجران چون خبر وی شنیدند کسی را فرستاده او را به بلاد خود طلبیدند و وی نزد شان آمد
و آنها پیروی او اختیار کردند و از اسلام برگردیدند و مرتد شدند بعده وی از آنها شش صد کس را همراه خود گرفته
بسوی صنعاء راهی شد و غالب آمد و در آبادی بالشکر فرود آمد کذا فی الاشاعه در جذب القلوب الی دیار المحبوب وقائع
سنه حادی عشر ذکر کرده که درین سال روز دوشنبه بست و ششم صفر اسامه بن زید را با جیش عظیم باهل ابنی که پدر
وی زید بن حارثه در آنجا کشته شده بود بعث فرمود در روز چهار شنبه درد سر و تپ مر آنحضرت را گرفت روز پنجشنبه لوای
بدست مبارک خود عقد کرد روز شنبه دهم ربیع الاول درون خانه در آمد روز یکشنبه مرض اشتداد گرفت و خبر ظهور
و خروج مسیلمه کذاب و اسود عنسی لعنة الله علیهما آوردند آنحضرت از وقت کشته شدن اسود بوحی الهی خبر داد و آنچنان
بود که در صنعای یمن خروج کرد و شهر بن باذام را کشته و زن او را که بنت عم فیروز ابن اخت نجاشی بود در عقد خود در آورده
بود این فیروز حیله کرد و قصر او را نقب کرده درون در آمد و او را بکشت و در وقت جان دادن آوازی بلند از وی
بر آمد مثل آواز گاو پاسبانان که گرد سرای وی بودند گفتند که این چه آواز است زن وی که در قتل وی ساعی بود با ایشان
گفت که بحال خود باشید که این آواز وحی است که به پیغمبر شما نازل شده ست و این اسود ملعون نام او عیهله بن کعب بود
و ویرا ذو الحمار نیز گویند و وی کاهن بود و بمردم عجائب غرائب مینمود و اول خروج وی بعد از حجة الوداع بود و اما
مسیلمه کذاب قاتل وی وحشی بود که حمزه بن عبد المطلب را کشته بود و وی میگفت منم کشنده بهترین مردم و
و بدترین مردم و این مسیلمه ملعون کبیر السن بود در وفد بنی حنیفه در حضرت رسالت پناه صلعم قدوم آورده و در ربقه
اسلام در آمده و چون بیمامه رجوع نموده مرتد گشته و ادعای تشریک آنحضرت صلعم در نبوة کرده و تحلیل خمر
و زنا و اسقاط فریضه نماز نموده جماعه از اهل فسق و فساد متابع او گشتند و وی سجعهای نامطبوع در معارضه قرآن
مجید اختراع نموده که مضحکه عقلای عالم باشد چنانچه در معارضه و العادیات گفته ست و الزارعات زرعا و الحاصدات
حصدا و الطاحنات طحنا و الخابزات خبزا و الثاردات ثردا دیگر یا ضفدع بنت ضفدعین الی کم تنقین لا الماء

تکدرین ولا الشاربین تمنعین بالسک فی الماء و ذنبک فی الطین و گفته الفیل ما الفیل له خرطوم طویل ان ذلک من خلق ربنا
الجلیل و گویند از ان ملعون بعضی خوارق عادات نیز بظهور می آمد و لیکن همه بر خلاف مدعای او اگر یکی را بدراز ی عمر
دعا میکرد فی الحال می مرد و اگر بروشنائی چشم دعا میکرد در حال کور میگشت یکباری مکتوبی بحضرت سید المرسلین صلعم
نوشت باین عبارت من مسیلمة رسول الله الی محمد اما بعد فان الارض لنا نصف و لقریش نصف و لکن قریش یعتدون
آنحضرت صلعم در جواب وی نوشت من محمد رسول الله الی مسیلمة الکذاب اما بعد فان الارض لله یورثها من یشاء من عباده
و العاقبة للمتقین انتهی کلامه در اشاعه گفته آنحضرت صلعم بسوی ابنا در باره اسود کتابت فرمود و ایشان ثابت بودند
بر اسلام پس فیروز دیلمی او را بطور غیله بمواطاة مرزبانه زوجه او بکشت و او را بنکاح قسر کرده بود و وی از عظماء فارس
بود و صباح آن شب که اسود کشته شد اذان گفتند و ندا کردند نشهد ان الاسود کذاب و اصحاب آنحضرت مراجعت فرمودند
و اصحاب وی متفرق گردیدند و بسیاری از انها کشته شدند و آنحضرت صلعم خبر مرگ وی یکروز و شب یا پنج روز پیشتر داده
بعد ده روز از انتقال آنحضرت صلعم کتابت آمد مدت فساد وی چهار ماه بود و اما مسیلمه پس خالد بامر ابو بکر صدیق
رضی الله عنه با وی غزا کرد و خلقی کثیر از متبعانش را بقتل رسانید و بقیة السیف را بربع خیل و سلاح مصالحه کرد و از
صحابه هم بسیار قراء قرآن شهید شدند و باین جهت حضرت ابو بکر بجمع قرآن در مصحف پرداخت و همچنین منجمله
انهاست ابن صیاد اگر گوئیم که وی دجال کبیر نیست چنانکه ظاهر حدیث جساسه ست که آنرا تمیم داری دیده و همین را حافظ
ابن حجر رحمه الله تعالی در فتح الباری ترجیح داده و تحقیق آن خواهد آمد و بیرون آمد در زمن ابو بکر طلیحه بن خویلد
اسدی در بنی اسد که ناحیه ایست از خیبر و غطفان مدد وی کردند دعوی کرد نبوت را پستر توبه نمود و برگردید بسوی
اسلام کذا قال فی فتح الباری لکن نزد ابن عساکر از چند طریق چنین ست که بیرون آمد وی در عهد نبی صلعم و آنحضرت
ضرار بن ازور را بر وی فرستاد و انها طلیحه را ترسانیدند بعده خبر موت آنحضرت صلعم رسید مردم بسوی طلیحه رفتند
و خبرش بپرید برین تقدیر خروج وی در زمان ابو بکر باشد بنابر استطارت امر وی و نیز دعوی کرد نبوت را سجاح بنت
سوید بن یربوع در فرسان تغلب و تمام قبیله تمیم بر نصرت وی مجتمع شدند و در انها رؤسای مردم نیز بودند همچو احنف
بن قیس و حارثه بن بدر و نظرا ایشان و درین باب عطاء بن حاجب گفته ع اضحت نبیتنا انثی نطیف بها و اصبحت
انبیاء الناس ذکرانا ؛ الغرض وی در ایشان قتل بسیار کرده قصد یمامه نمود و چون مسیلمه این خبر دریافت تنگ دل
شده متحصن گشت لشکرهای سجاح محاصره وی نمود مسیلمه از وجوه قوم خود درین باب استشاره کرد رای همگنان
در تسلیم امر بوی شد گفت در کار خود نظری میکنم بعده کسی را نزد سجاح فرستاد و گفت اما بعد پس فرود آمد بر تو
وحی و بر من وحی پس بیا درس نکنیم آنرا که بر ما نازل شده و هر که غالب آید صاحب خود را پیروی دیگری بکند وی قبول کرد
پس قبه از چرمی بزدند و عود مندلی سوختند و گفت مسیلمه بسیار کنید از برای وی خوشبو را زیرا که زن
چون بو میکند خوشبو را یاد می آرد جماع را چون سجاح بقبه آمد و او را از آنچه بر وی فرود آمده بود پرسید
گفت الم تر الی ربک کیف فعل بالحبلی اخرج منها نسمة تسعی من بین صفاق و حشی ز امات فاحیی و الی الله المنتهی

ابن صیاد

طلیحه

گفت دیگر چه گفت الم تر ان الله خلقنا افواجا وجعل النساء لنا ازواجا نولج فیهن ایلاجا ونخرج منهن اذا شئنا اخراجا
سجاح بخندید مسیلمه این ابیات انشاد کرد ع الا قومی الی المخدع ؛ فقد هیی لک المضجع ؛ فان شئت فرشناک ؛
وان شئت علی اربع ؛ وان شئت بثلثیه ؛ وان شئت به اجمع ؛ گفت بل به اجمع گفت کذلک امرت ؛ جماع کرد او را چون
برخاست گفت مثل من این چنین جماع کرده نشود که دران عیب است بر قوم من لیکن من نبوت را بتو می سپارم تو
خواستگاری من بسوی اولیای من بکنی بعده همچنین کرد و مسیلمه او را بزنی گرفت چون از مهرش سوال کردند گفت
نهادم از شما نماز عصر را رشاطی گفته بنو تمیم تا الآن در رمل نماز عصر نمیخوانند و میگویند مهر کریمه از ماست آنرا رد نمیکنیم
و درین باب شعری گفته اند ع ان سجاحا لافتت کذابا ؛ بنیته فحلت للکتابا ؛ وجعلت کعبتها قرانا ؛ اوقب فیها العقابا ؛
بعده سجاح در زمن معاویه بسوی اسلام برگشت و اسلامش نیکو شد ؛ و بیرون آمد مختار ثقفی در زمن ابن زبیر و عبد الملک
بن مروان ادعای وی آن بود که بوی وحی می آید و در مکاتبت خود مینوشت من مختار رسول الله و حکایات و وقایع و
فتن او بسیار ست و در تواریخ مبسوطه مذکور و مشهور ست عدی بن خالد گفته فرمود رسول خدا صلعم تحذیر میکنم من شما را
از سه دجال گفته شد ای رسول خدا خبر دادی ما را از دجال اعور و اکذب کذابین پس کیست آن سوم فرمود مردیست
از قومی که اول ایشان مثبورست و آخر ایشان مثبور بر ایشان ست لعنت دایمه در فتنه که گفته میشود او را حارث
وی دجال کلبی ست میخورد بندگان خدا را با آل محمد وحالانکه وی دورترین مردم ست از سنت وی رواه ابن خزیمه و
الحاکم و الطبرانی و مرویست از اسماء که بیرون آیند از ثقیف سه کس کذاب زیال و مبیر رواه ابو نعیم بن حماد و در روایتی
ست بیرون آید از ثقیف کذاب و مبیر گفته اند مراد بکذاب مختار بن عبید ثقفی ست و مراد بمبیر حجاج بن یوسف و بیرون آمد
متنبی شاعر مشهور پیشتر توبه کرد و بیرون آمد جماعتی در زمن بنی العباس از ایشان ست بهبود که در ایام معتمد بالله
خروج کرده دعوی قائم فتنه زنج بود لعنت الله علیه عراق را تباه نموده وال رسول را خوار گردانیده و اشاره
باحوال وی در آخر این باب خواهد آمد دعوی وی آن بود که وی را بسوی خلق فرستاده اند لیکن رسالت را رد کرد
و وی مطلع ست بر مغیبات و بیرون آمد در خلافت مکتفی بالله یحیی زکرویه قرمطی و بعد از وی برادرش حسین در
روی خود خالی ظاهر کرد و گمان نمود که این آیه ست پیشتر ابن عم وی عیسی بن مهرویه گمان کرد که مراد در سوره قرآن
از مدثر وی ست و غلام مطوق خود را ملقب بنور کرده بر ملک شام غالب آمد و بسیار تباهی و خرابی کرد و مردم
در حق وی بر منابر بد دعا کردند تا آنکه کشته شد لعنه الله تعالی و بیرون آمد در زمانه مقتدر ابو طاهر قرمطی که حجر اسود را
از کعبه برکنده برده و بعدی از حال وی بگذشت و بیرون آمد در خلافت راضی بالله محمد بن علی الشلمغانی معروف
بابن ابی العراق و از وی چنان شیوع یافته که مدعی الوهیت ست و زنده میکند مرده را پس با جماعتی از اصحاب
خود مقتول و مصلوب گردید و ظاهر شد در خلافت مطیع بالله قومی از تناسخیه و در ایشان جوانی بود که گمان میکرد
که روح علی علیه السلام در وی انتقال کرده و زن وی انتقال روح فاطمه زهرا علیها السلام در خود گمان مینمود
و دیگری دعوی کرده که وی جبرئیل ست چون او را زد و کوب کردند پناه با انتماء بسوی اهل بیت برد معز الدوله

حکم کرد که ربالیش کنند و ظاهر شد در خلافت مستظهر در سنهٔ تسع و تسعین و اربعمائة مردی بنواحی نهاوند و دعوی کرد نبوت را و خلقی تابع او شده پس وی را گرفتار کرده بکشتند و جماعتی دیگر در سغرب و غیره خروج کرد از مردان و زنان و در ایشان مردی بود که نامیده میشد بحرف لا و میگفت آنکه در حدیث آمده لا نبی بعدی اخبار است از وی یعنی لا در حدیث بمعنے نفی نیست بلکه مراد صاحب این اسم است پس لا مبتدا است و نبی خبر اوست یعنی مسمی باین اسم نبی است بعد از من و آن نبی وی بوده است و آز ایشان است غازاری ساحر که در مالقه ظاهر شده و بسبب وی ابو جعفر بن زبیر بسوی غرناطه رفته بعده رسول غازاری از طرف امیر آنجا در غرناطه رسید ابو جعفر مذکور در قتل وی سعی کرده او را بقتل رسانید و آز ایشان است زنی مدعیهٔ نبوت و چون او را گفتند که در حدیث آمده نیست نبی بعد الخ گفت در حدیث نبی گفته اند نه نبیه و در بیت المقدس یهودی دعوی کرد که وی مسیح بن مریم علیهما السّلام است و مردی فصیح زبان خوش بیان بود یهود و نصاری بروی جمع شدند و وی شعبده ها نمود چون این ماجرا بگوش حاکم آنجا خورد خواست که گرفتارش کند وی راه گریز گرفت و باسلامبول آمد احمد پاشا وزیر سلطان محمد خان رابع او را گرفتار کرد چون نجات ندید مسلمان شد قبری وی دیگر دعوی مهدی بودن کرد و بقتل رسید و در هندوستان در سنه الف هجری اکبر پادشاه ظاهر شد و دعوی نبوت بلکه خدائی کرد و علما و مشایخ دیندار خوار و زبون شدند و دینی احداث کرده نامش دین الهی گذاشت و فتنهٔ عظیم و غوغای فخیم برخاست و مصیبتی بزرگ و رخنهٔ سترگ از دست وی در دین محمدی و امت مرحومه رو داد شمهٔ از حال وی در ذکر سلاطین تیموریه گذشت ابو الفضل و فیضی شیاطین وی بودند که مردمان را بسوی مذهب وی دعوت میکردند و علم الحاد و زندقت می افراشتند خدا پناه دهد از جلیس بد مذهب خراب کرد ابو الفضل شاه اکبر را و در آشناعه گفته و انه ایشان کسی است که دعوی صحابیت کرده و گفته که آنحضرت صلعم را دیده ام مانند معمر مشهور رتن هندی و شک نیست که هرچه بدان حضرت صلعم خبر داده صادق و دین واقع است انتهی گویم حافظ ابن حجر در اصابه ذکر رتن هندی کرده و گفته که ظهور او بر سر قرن سادس بود و دعوی صحبت کرد و جمعی از وی روایت نمودند لیکن ذکر او در متقدمین در کتب صحابه و غیر ایشان یافته نشد اما ذهبی در تجرید ذکر وی کرده و گفته رتن الهندی شیخ ظهر بعد الستمائة بالشرق و ادعی الصحبة فسمع منه الجهال ولا وجود له بل اختلق اسمه بعض الکذابین و انما ذکرته تعجبا کما ذکر ابو موسی سرباتک الهندی بل هذا ابلیس اللعین قد راٰی النبی صلعم و سمع منه و هم در میزان ذکرش نموده و گفته رتن الهندی و ما ادراک ما رتن شیخ دجال بلا ریب ظهر بعد الستمائة فادعی الصحبة والصحابة لا یکذبون و هذا جری علی الله و رسوله و قد الفت فی امره جزء و قد قیل انه مات سنة اثنتین و ثلاثین و ستمائة و مع کونه کذابا فقد کذبوا علیه جملة کبیرة من اسمج الکذب المحال قلت و زعم الاربلی انه سمع منه بعد ذلک فی سنة ۷۰۹ ثم قال الذهبی و اظن ان هذه الخرافات من وضع هذا الجاهل موسی بن علی او صنعها له من اختلق ذکر رتن و هو شیء لم یخلق و لئن صححنا وجوده و ظهوره بعد سنة ستمائة فهو اما شیطان تبدی فی صورة البشر فادعی الصحبة و طول العمر المفرط و افتری هذه الطامات و اما شیخ ضال اسس لنفسه بیتا فی جهنم بکذبه علی رسول الله صلعم و تو هستیت هذه الاخبار بعض السلف لکان ینبغی ان ننزههم عنها فضلا

عن سید البشر لکن بازال عوام الصوفیة یروون الواہیات و اسناد فیہ ہذا الکاشغری و الطیبی و موسی بن مجلی و رتن سلسلة
الا سلسلة الذہب ثم قال الذہبی و لعمری ما یصدق بصحبة رتن الامن یومن بوجود محمد بن الحسن فی السرداب ثم بخروجہ
الدنیا او یومن برجعة علی و ہولاء لا یوثر فیہم علاج و قد اتفق اہل الحدیث علی ان آخر من رای النبی صلعم موتا ابو الطفیل
عامر بن واثلة و ثبت فی الصحیح ان النبی صلعم قال قبل موتہ بشہر او نحوہ ارایتکم لیلتکم ہذہ فان علی راس مائة سنة منہا
لا یبقی علی وجہ الارض ممن ہو الیوم علیہا احد فانقطع المقال و ما ذا بعد الحق الا الضلال انتہی ما ذکرہ الذہبی ملخصا قال
الحافظ ابن حجر و قد تکلم الصلاح الصفدی فی تذکرتہ فی تقویة وجود رتن و انکر علی من ینکر وجودہ و عول فی ذلک علی مجرد
التجویز العقلی و لیس النزاع فیہ و انما النزاع فی تجویز ذلک من قبل الشرع بعد حدیث المائة فی الصحیحین و تعقب القاضی
برہان الدین بن جماعة فی حاشیة کتبہا علی تذکرة الصفدی فقال قول شیخنا الذہبی ہو الحق و تجویز الصفدی الوقوع
لا یستلزم الوقوع اذ لیس کل جائز بواقع انتہی و لما اجتمعت بشیخنا مجد الدین الشیرازی شیخ اللغة بزبید من الیمن و ہو
اذ ذاک قاضی القضاة ببلاد الیمن رایتہ ینکر علی الذہبی انکارہ وجود رتن و ذکر لی انہ دخل ضیعتہ لما دخل بلاد الہند
و وجد فیہا من لا یحصی کثرة ینقلون عن آبائہم و اسلافہم عن آبائہم و اسلافہم قصة رتن یثبتون وجودہ فقلت لہ ہم مجرد
بوجودہ بل تردد و ہو معذور و الذی یظہر انہ کان طال عمرہ فادعی ما ادعی و تمادی علی ذلک حتی اشتہر و لو کان
صادقا لاشتہر فی المائة الثانیة او الثالثة او الرابعة او الخامسة لکنہ لم ینقل عنہ شیٔ الا فی اواخر السادسة ثم فی
اوائل السابعة قبیل وفاتہ و اختلف فی سنة وفاتہ کما تقدم و اللّٰہ اعلم انتہی کلام الحافظ ملخصا گویم ثبوت وجود او
موجب ثبوت دعوی او نیست و مخالفت روایات خرافات او با روایات صحابہ برہان ساطع کذب وست ظاہر آنست
کہ مردی معمر کافر ہندی بود طول عمر خود را وجہ اسباب رزق خود ساختہ باین دعوی دروغ پرداختہ و لیس فی ذلک من الصحة
فی ورود لا صدہ و اللّٰہ اعلم در سیر المتاخرین گفتہ بابا رتن پور نصیر تبریزی کنیت ابو الرضا در زمان جاہلیت در تبرندہ
بزاد و بحجاز شد و پیغمبر را دریافت و جہان نوردید و بہند باز گردید و بسیاری گذاردہ پذیرفتہ و برخی از دراز عمری گفتہائی
او را باور نکردند در سال ہفصد ہجری در تبرندہ فرو شد و ہمانجا بیاسود و شیخ ابن حجر عسقلانی و مجد الدین فیروز آبادی و
شیخ علاء الدولہ سمنانی و خواجہ محمد پارسا و بسیاری نیکوان پذیرندہ و ستایش گر اوئند انتہی گویم نسبت قبول و محدث
رتن بحافظ ابن حجر غلط محض ست کما یلوح مما سبق و مجد الدین قائل وجود او ہست نہ صحابیت او و سخن صوفیہ در ہیچو مقام
در خور پذیرائی نیست شیخ علامہ عبد الرحیم بن ابو بکر دمشقی معروف بجوبری رحمہ را کتابیست مسمی بہ کتاب المختار فی کشف
الاسرار مشتمل بر سی فصل و ہر فصل محتوی بر چند باب و وی بکشف اسرار مدعیان نبوت کاذبہ و مشیخت و واعظین و رہبان
و یہود و بنی ساسان و اصحاب کیمیاگران و عطارین و اصحاب مطالبیہ و منجمین و اطبار و قالعین و واضراس و صباغین
خیل و بنی آدم و لاعبین بنار ممنوع از حرق و ارباب شعبدہ و اعمال جوہریہ و صیارف و اہل صنائع و لصوص و نسوان
و مردان و جز آن پرداختہ و مکر و حیل ایشان را مبین ساختہ و منجملہ مدعیان نبوت اسحق اخرس را ذکر کردہ و گفتہ کہ وی در
اصفہان در آخر خلافت سفاح ظاہر شدہ دعوی نبوت کردہ و خلقی کثیر تابع او شدہ بر بصرہ و عمان وغیرہ بلاد متغلب